

شود. اگرچه کمونیسم بنیادگرا، یعنی مارکسیسم - لنینیسم فرو پاشیده است، اما بیش از نیم قرن بر بخش های وسیعی از عالم حاکمیت داشته است. آثار کارل مارکس و ولادیمیر لنین حکم کتاب مقدس بنیادین مارکسیسم - لنینیسم را داشتند. این آثار در زمره پرفروش ترین کتب بوده اند و به زبان های متعدد ترجمه شده اند.

برخی مفسران، گروه دیگری از بنیادگرایان را نیز معرفی کرده اند؛ کاپیتالیست های صلیبی. این ها رهبران تمدن حاکم جهانی هستند و به نیروها و عوامل بازار به منزله تنها راه حل همه مشکلات بشر ایمان مطلق دارند اصول عقاید آنان به وسیله شبکه ای مرکب از گروه های فشار پرنفوذی چون «بنیاد هریتیج» در ایالات متحده، «مؤسسه آدام اسمیت» در انگلستان، «مؤسسه اقتصادی کیبل» در آلمان و «مؤسسه فریزر» در کانادا ترویج می شود. بنیادگرایی بازار بر سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، خصوصاً در زمینه تجویز نسخه های اقتصادی برای ممالک فقیر، اعمال نظر می کند. نظم، میانروی و سخت کوشی ارزش هایی هستند که کاپیتالیست های صلیبی، هم چون بنیادگرایان مسیحی بر آن ها تأکید می ورزند.

لبقه متوسط، احتمالاً هدایت فکری پست مدرنیسم را برعهده دارد، این توده ها هستند که در تبیین آن مؤثرند. تعلیم اصول دمکراسی، زمینه تحقق این امر را فراهم می سازد. اگرچه دمکراسی روش مطلوبی برای اداره امور زندگی بشر است، اما دمکراسی مطلق فاصله چندانی با هرج و مرج و بی نظمی محض ندارد. دمکراسی با تقلیل تفکر و عمل انسان به پست ترین منخرن مشترک، نیروهایی را رها می سازد که گاه کنترل آن ها دشوار است. در دمکراسی، انگیزه های عادی و مبتذل، به زمانه شکل می دهند. از نحوه عمل رئیس جمهور ایالات متحده گرفته تا انتخاب آهنگ روز و درجه بندی برنامه های تلویزیونی، تا رد و انکار کمونیسم در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق،

توده ها هستند که در تصمیم گیری مؤثرند. پست مدرنیسم، هم جواری مباحث مختلف، التقاط و اختلاط ایمازهای گوناگون را مجاز می دارد و بلکه ترغیب می کند. ذوق و سلیقه التقاطی است و دیدگاه، آزاد و فارغ از محدودیت. شبکه های مختلف و ادوار تاریخی گوناگون به ما تعلق دارند: عطر فرانسوی می زنیم، لباس انگلیسی می پوشیم، موسیقی «ژپ» و جامائیکایی گوش می دهیم، ناهار همبرگر مک دونالد می خوریم، عصر یک فیلم وسترن قدیمی تماشا می کنیم و شام را در یک رستوران بسنگلادشی صرف می کنیم. «فرانسوا لیوتار» با طرد التقاط به عنوان «درجه صفر فرهنگ عمومی معاصر» و «ابتدالی که در غیاب معیارهای ذوقی و زیباشناختی، ابزار هرزگی را برای ارضای تمایلات ما فراهم می سازد»، دقیقاً همین معنی را باز می گوید.

اختلاط دیدگاه ها، درهم گره خوردن فرهنگ ها، مجاورت اقوام مختلف و امکانات وسیع برای دسترسی به اطلاعات، تا اندازه ای نتیجه تحرک بی سبب انسان هاست. تحرک و جابه جایی مردم با وجود نظارت روزافزون بر روند مهاجرت، تداوم می یابد. وجود مستخدمه های فیلیپینی در دویس، کارگران پاکستانی در برادفورد و نیز خرید استودیوهای هالیوود به وسیله زاپنی ها و تملک مستغلات درجه یک «وانکورو» توسط کمپانی های چینی، گواه این واقعیت است. اختلاط اقوام مختلف، افکار، فرهنگ ها و ارزش ها را به نحوی که در تاریخ بی سابقه است، درهم می آمیزد. تحولات مستفاض و پارادوکس های نگران کننده، موجب سردرگمی می شوند؛ از یک طرف شک و تردید نسبت به ماتریالیسم و از طرف دیگر اشتیاهی سیری ناپذیر برای پیوستن به نظام مصرف؛ فرد از حقوق و امتیازاتی برخوردار است که در طول تاریخ بی سابقه بوده، با این حال، دولت هرگز تا این اندازه مقتدر نبوده است.

فرهنگ پست مدرن خود را آوانگارد می نامد و

در عین حال اعلام می کند که آوانگارد، دیگر وجود ندارد. بلوک های بزرگ سیاسی که نمونه بارز آن بلوک کمونیستی است، از درون فرو می پاشند، ولی کشورهای اروپای غربی، به سوی ادغام و اتحاد می روند. رد و انکار مذاهب رسمی در کنار یکی از نیرومندترین موج های تجدید حیات دینی در تاریخ ادیان بزرگ هم یک تناقض دیگر است همین طور پذیرش تلویحی ضرورت تلقی مردم از جهان به عنوان یک جامعه بشری و تعصب و کینه ورزی گسترده و بی سابقه که به بهای زندگی انسان ها تمام می شود.

بنابراین، در حوزه تفکر، میان مسلمانان و غرب نوعی وقفه زمانی وجود دارد. در حالی که امروز در غرب، برخی پست مدرنیسم را امری مربوط به گذشته می دانند، متفکر مسلمان هنوز با مسایل قدیمی متعلق به مدرنیسم دست به گریبان است. نویسنده مسلمان هم چنان یا از امپریالیسم اروپایی و انحطاط غرب سخن می گوید و یا بر طبل مارکسیسم می کوبد. واکنش او در برابر پست مدرنیسم به طور معمول در عدم درک یا خشم و عصبانیت خلاصه می شود؛ گویی دو قوم مختلف به زبان هایی متفاوت سخن می گویند و مظهر دو ساخت زمانی گوناگون هستند!

پس پست مدرنیسم برای مسلمانان چه مفهومی دارد؟ آیا اساساً صورت دیگری از مدرنیسم است؟ اگر نه، وجه تمایز آن از مدرنیسم چیست؟ آیا پست مدرنیسم مفهوم دیگری است که از غرب به عاریت گرفته شده تا مانند مدرنیسم و به همراه اندیشه های «ترقی»، «عقلانیت» و «سکولاریسم» که با آن ملازمت دارند، در مورد جامعه اسلامی مورد استفاده یا سوء استفاده قرار گیرد؟ آیا به کارگرفتن اصطلاحی که در سنت ادبی اروپا به وجود آمده و رواج یافته است، در آسیا و آفریقا می تواند موجه باشد؟ رهبران و متفکران مسلمان، مشخصات اصلی پست مدرنیسم را چه گونه تفسیر می کنند؟



تراژدی های ناسیونالیسم

ما در دورانی از تاریخ کشور خود رشد کرده، فکر کرده، مدرسه رفته و شکل گرفته ایم که نیروی ملی گرایی، قوی ترین نیروها بود. نیروی ملی گرایی در ایران با نیروی ملی گرایی موجود در کشورهای عربی و ترکیه، یعنی دو واحد مهم تمدن اسلامی، فرق داشت. اولاً ایرانی ها هیچ وقت آن شدت و غلظت نوع حاد ناسیونالیسم ترکی را دنبال نکردند (به آن صورت مسخره آمیزی که حضرت آدم را هم

دکتر سیدحسین نصر

وجود آورند، ناسیونالیسم ایرانی نتوانست از تاجیکستان تا افغانستان و پاکستان و ایران را دربر گرفته، یک جنبه جغرافیایی مستمر را - چنان که در جهان عرب دیده می شود و ناسیونالیسم عرب بر آن تکیه داشته است - دربرگیرد. این است که ناسیونالیسم در ایران همیشه به صورت دیگری بود و همواره دو نوع ملی گرایی مختلف را با هم توأم داشت که نوعی تنش را حتی در داخل خود ایران

افراد ایجاد کرده بود: یکی ناسیونالیزمی که از بیخ اروپا به ایران آمده بود که همان ناسیونالیزم لاپ فرانسه بود که طبق آن ملت توسط یک مرز برف می‌شود و سپس افراد آن ملت در داخل آن جغرافیایی، حقوق خاصی برای خود به دست آورند و خارج از آن خطی که کشیده می‌شود، به اجنبی هستند و هیچ ارتباطی با آن طرف مرز ندارند و البته این تجربه‌ای جدید برای ایران بود. نوع دوم ناسیونالیزم که نوع عمیق‌تری است و ناسیونالیزم را نیز نباید در مورد آن به کار برد چون خود این کلمه نیز فرانسوی است، همان نوستی مبتنی بر اعتقاد خیلی عمیق به فرهنگ و ایران زمین به معنای وسیع سنتی آن واژه یعنی هویت ایرانی بر فرهنگی مبتنی بود که هایش آن‌چنان خاکی نبود - گرچه البته با آب و خاک ایران زمین کاملاً مرتبط بود - و تعریف آن هم همان آسان نبود. اصفهان و شیراز و خراسان و ایلیان مرکز آن بود، ولی مرزهای دقیقاً قابل تعریف نبود و تعیین حدود و شعور آن ساده نبود؛ در عین حال که دارای یک هویت خیلی عمیق بود و یک آگاهی آشکار نسبت به آن وجود داشت. شاید خیلی از ایرانی‌ها تعجب کنند که چرا من مجسمه لنین را در شهر دوشنبه پایین آوردند، منم این سینا را به جای آن قرار دادند. کم‌تر بین ایرانیان آگاه بود که تاجیک‌ها تا این حد به دین که در خاک فعلی ایران زندگی می‌کنند، تعلق‌مندند و معتقدند متعلق به وطن بزرگ‌تر بزرگ ایران هستند.

این دو دید از ناسیونالیزم، تعیین‌کننده همان بینی بیشتر ایرانی‌ها بود. چه ایرانی‌ها، کس نوعی لابلالی‌گری ظاهری که بعضاً نشان دهند، علاقه عمیقی به وطن خود دارند و به

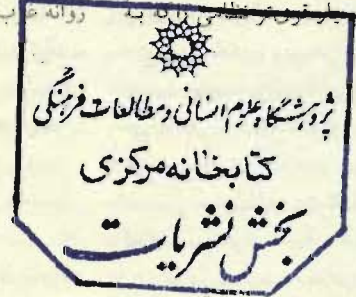
همین دلیل در تاریخ، یکی از بدترین مهاجران بوده‌اند. ایرانی‌ها برعکس عرب‌هایی که از شبه جزیره عربستان مهاجرت کردند و تا مراکش رفتند و اصلاً زبان و آداب و رسوم سرزمین‌های دیگر را تغییر دادند، مهاجران بسیار بدی بودند. هر جا که می‌رفتند، فوراً دلشان برای ایران تنگ می‌شد و برمی‌گشتند. در تاریخ چندین هزارساله کشور ما، مهاجران ایران به خارج بسیار کم بوده‌اند. عده‌ای از زرتشتی‌ها در آغاز اسلام و عده‌ای هم از مسلمانان در دوره صفویه به هند رفتند و تعدادی نیز در دوره مشروطه به استانبول مهاجرت کردند. ولی نمی‌توان از این موارد به عنوان یک مهاجرت عظیم نام برد. برای نخستین بار در تاریخ، در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ هجری قرن مهاجرت بزرگ به خارج از ایران رخ داده است.

به هر حال برای ایرانیان همیشه یک پیوند بسیار عمیق با فرهنگ و هویت ایرانی وجود داشته است. در عین حال این وطن‌گرایی ایرانیان همیشه به صورت سیاسی و به معنای امروزی جلوه‌گر نشده است. مثلاً ایرانی‌ها در دوره اسلامی پذیرفته بودند که پادشاهانشان ترک‌زاد باشند (مانند سلاجقه و غزنویان) و برای آن‌ها مسأله قومی و نژادی به معنی جدید مطرح نبود، بلکه مسأله فرهنگی مطرح بود. هنگامی که سلاطین سلجوقی بر ایران حکومت می‌کردند، وزیرشان فرزانه ایرانی خواجه نظام‌الملک بود و آنان پشتیبانان بزرگ زبان فارسی بودند و این عصر، دوره اعتلای زبان فارسی محسوب می‌شود. برای ایرانیان فرقی نداشت که نژاد سلاطین چه باشد، مهم فرهنگ ایران بود. همیشه وضع به صورتی بود که این فرهنگ عامل اصلی محسوب می‌شد و به همین جهت می‌توانست نیروهای بسیار توانمندی را به

حدود و شعور مختلف ایران از شرق و غرب تاخت و تاز می‌کردند، در خود مستحیل کند. ولی از قرن گذشته به بعد، طبعاً به خاطر آن که ما با استیلا تمدن غرب - مبتنی بر ناسیونالیزمی که از انقلاب فرانسه برگرفته شده بود - مواجه شدیم، این وضع کاملاً تغییر کرد.

در این‌جا باید به یک موضوع تاریخی اشاره شود که آثار آن برای ایران بس گران بوده است. انگلستان برعکس فرانسه از نوع ناسیونالیزم نشأت گرفته از انقلاب فرانسه، پیروی نکرد و هیچ‌گاه در آن‌جا کودتایی رخ نداد؛ چنان که در زبان انگلیسی مانند فارسی، از کلمه فرانسوی «کودتا» استفاده می‌شود و واژه‌های انگلیسی برای آن وجود ندارد. لکن پس از استقرار امپراتوری بریتانیا، آن دولت نهایت استفاده را از ناسیونالیزم تازه ریشه‌دوانده در ممالک اسلامی مانند ایران کرد و روی هم‌رفته غربی‌ها با تشدید رقابت‌های محلی و حتی احیای خصومت‌های دیرین (مانند آنچه بین عثمانیان و صفویه وجود داشت) و سیاست حکومت مبتنی بر ایجاد تفرقه، منافع خود را حفظ کردند و هنوز هم می‌کنند. ایرانیان وطن‌پرست که می‌خواستند هویت ایران را در دوران سخت حفظ کنند، البته بر روی ناسیونالیزم ایرانی تکیه می‌کردند و چاره‌ای نیز جز این نبود، چنان که ترکان و دیگران نیز چنین می‌کردند. لکن همین وجود واحدهای کوچک‌تر که دشمنی بین آنان به گونه‌ای پیوسته برانگیخته می‌شد، زمینه را برای استیلا غرب فراهم ساخت و به تراژدی‌های فراوانی منجر شد که آخرین فصل آن، جنگ خانمان‌سوز عراق علیه ایران بود. در این زمینه باید به جنگ خلیج فارس نیز اشاره کنیم که پانصد میلیارد دلار از سرمایه‌های مردم آن ناحیه را

روانه غاب کرد.



۳ مهار و ویژگی چپ در ایران

تحول عمیقی در جنبش چپ ایران صورت گرفته است. همان‌طور که در سطح جهانی شاهد آن هستیم، فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و از پاشیدن طرز تفکر استبدادی که به نام سوسیالیسم در سطح جهانی مطرح بود و چپ را هم به شدت تحت تأثیر خود قرار داده بود، نشانه‌ها در کلیه نیروهای چپ در طرز تفکرشان دیده‌اند. هر چند بخش ناچیزی از این چپ، همان در فضای فکری گذشته دور می‌زند، ولی بخش مسلط چه در سطح جهانی چه در درون ما، فاصله گرفتن از فرهنگ استبدادی و اهمیت به دموکراسی است که در چپ ایران نیز شاهد

آن هستیم. نیروهای زیادی چه در میان آن‌هایی که به شکل سازمان یا حزب متشکل هستند و چه به ویژه هزاران هزار ایرانی چپ که امروز در هیچ سازمانی هم متشکل نیستند، به فکر و اندیشه دموکراسی بهای زیادی می‌دهند و به کارهای فرهنگی روشنفکری توجه بیشتری نشان می‌دهند تا مدل مبارزاتی که در گذشته دنبال می‌کردند. در شرایط کنونی به نظر نمی‌رسد چپ نیازمند این باشد که در هر زمینه با دیگران اختلاف نظر داشته باشد. ما می‌توانیم نقاط اشتراک معینی داشته باشیم. کما این‌که این چرخش، صرفاً مختص به چپ نیست. در نظر بگیرید که در دوره قبل از

مهرداد درویش پور

انقلاب در جامعه ما، گفتمان ضدامپریالیسم مهم‌ترین گفتمان اجتماعی بود. در نتیجه همه سعی می‌کردند ترقی‌خواهی را با میزان ضدامپریالیستی بودن خود بسنجند. اما چپ ایران یک سری ویژگی‌های خاص خودش را دارد که آن را از نیروهای دیگر جدا می‌کند. در این چارچوب می‌توانیم به چهار ویژگی دیگر چپ ایران اشاره کنیم:

- ۱- عدالت اجتماعی: مبارزه علیه فقر و نابرابری، همیشه یکی از ارزش‌های مهم چپ بوده و هست.
- ۲- ویژگی دوم، اهمیت دادن به مسأله زنان و اندیشه «فیمیسیسم» است که امروزه در چپ ما بیش